

اسماعیلیان در آینه جامع التواریخ

● دکتر عباس پناهی
گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی تنکابن



- جامع التواریخ (تاریخ اسماعیلیان)
- مؤلف: رشیدالدین فضل الله همدانی
- تصحیح و تحشیه: محمد روشن
- ناشر: میراث مکتوب، ۱۳۸۷، ۳۸۲ صفحه

اسماعیلیان از تأسیس تا فروپاشی

اسماعیلیه یکی از فرقه‌های تشیع بودند که از اواسط قرن دوم هـ ق آشکار شدند و سپس به شاخه‌ها و گروه‌های مختلف تقسیم گردیدند. آن‌ها همانند شیعیان امامی، امامت را به نص می‌دانستند، اما درباره‌ی سلسله‌ی امامان پس از امام صادق(ع) با دیگر پیروان آن امام دچار اختلاف گشتند. این فرقه نام خود را از اسماعیل فرزند امام جعفر صادق(ع) گرفته است. در حال حاضر اسماعیلیان، که عمدتاً به شاخه‌ی نزاری این فرقه تعلق دارند، در بیش از ۲۵ کشور در قاره‌های آسیا، آفریقا، اروپا و آمریکا پراکنده‌اند. با درگذشت امام جعفر صادق(ع) در سال ۱۴۸ هـ ق، پیروانش به گروه‌های متعددی تقسیم شدند. از جمله گروه‌های معروفی که پس از وفات ایشان و اندکی پیش از آن پدید آمدند، طرفداران اسماعیل فرزند ارشد امام جعفر صادق بودند که به اسماعیلیه معروف شدند.

معاصران اسماعیلیان نخستین، غالباً آنان را باطنیان یا ملاحده و از اواسط قرن سوم هـ ق قرامطه نیز می‌گفتند. ولی آن‌ها نهضت‌شان را «دعوت» یا «دعوت هادیه» می‌نامیدند. بعدها به دلیل نزدیکی افکار ابوخطاب، اسماعیلیه را خطابییه، مبارکیه و اسم‌های دیگر خوانده‌اند. درباره‌ی اسماعیل و همچنین پسرش - محمدبن اسماعیل، هفتمین امام اسماعیلیه - آگاهی چندانی در دست نیست. بنابر روایات، محمد هنگام فوت پدر ۲۶ سال داشته و تولد وی به احتمال زیاد باید در حدود سال ۱۲۰ هـ ق واقع شده باشد. وی اندکی پس از سال ۱۴۸ هـ ق که اکثر شیعیان امامی حضرت موسی کاظم(ع) را به امامت شناختند از مدینه به عراق مهاجرت کرد و زندگی پنهانی خود را آغاز نمود و به همین سبب به «مکتوم» مشهور شد. این مهاجرت مبدأ «دوره‌ی ستر» در تاریخ اسماعیلیان نخستین است که تا هنگام تأسیس خلافت فاطمیان و ظهور امام اسماعیلی به طول انجامید.^۱

محمد، پس از مهاجرت پنهانی، با نام‌های مستعار مانند «میمون» در سرزمین‌های مختلف می‌زیست و ارتباط خود را با پیروانش، به‌ویژه در کوفه همچنان حفظ می‌کرد. محمد سرانجام حدود سال ۱۷۹ هـ ق درگذشت. پس از مرگ وی، یکی از پسرانش به نام عبدالله، رهبری پیروان پدرش را برعهده گرفت. پس از مرگ محمد، اسماعیلیه به گروه‌های متعددی تقسیم شدند. از این تاریخ تا قیام اسماعیلیه در شمال آفریقا خبری از آن‌ها در دست

مقام والایی در سلسله مراتب دعوت رسید و دعوت فاطمیان را در خراسان بزرگ رهبری کرد، ناصر خسرو که دعوت را از مقر اولیه‌ی فعالیتش در بلخ به نیشابور و دیگر نواحی خراسان گسترش داد، برای مدتی نیز به طبرستان رفت و در طبرستان و دیگر نواحی دیلم، جماعتی پر شمار را به مذهب اسماعیلی درآورد که آن‌ها نیز امامت **المستنصر بالله** فاطمی را پذیرفتند.^۴

موفقیت‌های دعوت اسماعیلیه در زمان مستنصر، که بر مشروعیت امامت خلفای فاطمی تأکید داشت، موج جدیدی از واکنش‌های ضد اسماعیلی را از جانب عباسیان و سلجوقیان سنی مذهب را برانگیخت، چنانکه برخی از سلسله‌های محلی مانند قراخانیان به قلع و قمع اسماعیلیان پرداختند و بعدها سلجوقیان برای کسب مشروعیت از خلافت عباسی، به دشمنی سرسخت علیه اسماعیلیان تبدیل شدند. خلافت عباسی علاوه بر تحریک حاکمان مسلمان علیه اسماعیلیان، از ابزار مذهبی نیز جهت دفع آن‌ها بهره برد. خلیفه القائم، سندی را در بغداد بر ضد فاطمیان تنظیم کرد که به امضای شماری از علما و فقهای عصر رسید و نسب علوی فاطمیان را ادعایی بی‌اساس و باطل اعلام می‌کرد. بعدها پس از گسترش قیام اسماعیلیان به رهبری حسن صباح در ایران، خواجه نظام‌الملک بخش مهمی از کتاب سیاستنامه‌ی خود را بر رد اسماعیلیان اختصاص داد و آن‌ها را فاضی، خرمی و مزدکی خواند.^۵

فاطمیان مصر پس از سپری شدن دورانی از رشد و شکوفایی، سرانجام پس از مرگ خلیفه مستنصر گرفتار دسته‌بندی و تجزیه شدند. افضل پسر بدرالجمالی که مقام وزارت فاطمیان را در اختیار داشت، برای مستحکم کردن موقعیت خود و با اعمال نفوذ، نزار فرزند بزرگ مستنصر را که بر اساس نص امامت، قرار بود خلافت را در اختیار بگیرد، از حقوق خود محروم کرد و در عوض جوان‌ترین برادر او را به نام مستعلی جایگزین وی نمود. این اقدام نهضت اسماعیلیه را با بحران شدیدی مواجه ساخت و اسماعیلیان که تا آن زمان نهضت واحدی را تشکیل داده بودند، به زودی به دو شاخه‌ی بزرگ «مستعلویه و نزاریه» تقسیم شدند. نزار سرانجام در اواخر سال ۴۸۸ هـ ق / ۱۰۹۵ م به همراه یکی از پسرانش به دستور مستعلی در زندان به قتل رسید.^۶

اختلاف بین اسماعیلیه موجب شد تا دو رقیب به دشمنان شدید هم تبدیل شوند. این رویکردها موجب ضعف اسماعیلیان شد. اغلب اسماعیلیان مصر، یمن، گجرات و برخی از اسماعیلیان شام، امامت مستعلی را پذیرفتند. اما در برابر آن‌ها اسماعیلیان ایران، عراق، بدخشان، ماوراءالنهر و بخشی از اسماعیلیان شام به نص اول مستنصر وفادار ماندند و نزار را به عنوان نوزدهمین امام اسماعیلی قبول داشتند. در قرن‌های بعد، مستعلویان و نزاریان به ترتیب در قسمت‌های غربی و شرقی دنیای اسلام به بسط دعوت‌های مستقل خود پرداختند و مسیرهای مذهبی - سیاسی کاملاً مجزایی را طی کردند. در این میان، اکثر اسماعیلیان در مصر و بسیاری در شام و تمامی اسماعیلیان یمن مستعلی را به جانشینی مستنصر پذیرفته بودند. با قتل جانشین مستعلی، الامربالله در ۵۲۴ هـ ق مستعلویان با بحران جدیدی مواجه شدند که منجر به انشعاب مستعلویه به دوشاخه حافظیه و طیبیه شد.^۷

اسماعیلیان ایران پس از خلع و کنار گذاشته شدن نزار، با مستعلی اعلام

نیست. علت این مسأله فشار سیاسی عباسیان بر آن‌ها بوده است. آن‌ها برای حفظ جان خود تقیبه می‌کردند و مدت‌ها به‌طور علنی ادعای امامت نمی‌کردند. از معروف‌ترین جنبش‌های اسماعیلیه پیش از قیام آن‌ها در شمال آفریقا، می‌توان به تلاش‌های **حمدان قرمطی** در نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری اشاره کرد. وی در سال ۲۷۷ هجری دارالهجراه‌ی مستحکم در نزدیکی کوفه بنا کرد. عباسیان نخست به افکار و آراء ایشان توجه نکردند، اما با توجه به اهمیت خطر آن‌ها، در طی سال‌های ۲۸۷ تا ۲۸۹ هـ ق، آن‌ها را در عراق سرکوب کرد. دعوت ابوسعید جنبی در سواحل خلیج فارس نیز از جنبش‌های مهم قرن سوم هـ ق اسماعیلیه است. علاوه بر جنبش‌های مورد اشاره، در یمن، یمامه، خراسان و ماوراءالنهر اسماعیلیان فعال بودند. تا این زمان تمامی گروه‌های اسماعیلیه همچنان در انتظار رجعت محمدین اسماعیل، به عنوان مهدی موعود بودند، اما در سال ۲۸۶ هـ ق عبیدالله مهدی با ادعای امامتف به‌طور آشکار مهدویت محمدین اسماعیل را انکار کرد. تداوم امامت در اعقاب امام صادق (ع) که بعدها به نظریه‌ی رسمی اسماعیلیان فاطمی تبدیل شد، بر این پایه بود که رهبری مرکزی اسماعیلیه در دوره‌ی بین امام صادق (ع) و عبیدالله مهدی در دست شماری «امام مستور» بوده است که به گونه‌های مختلف هویت و اسامی واقعی خود را کنمان می‌کردند. سرانجام این گروه توانستند اصلاحات خود را بر سایر گروه‌ها بقبولانند و عبیدالله را به عنوان امام معرفی کنند.^۸ عبیدالله سرانجام مقر خود سلمیه را در سال ۲۸۹ هـ ق ترک کرد و به مغرب رفت. وی در آن جا با ابوعبدالله شیعی متحد شد و ابوعبدالله توانست در طی کوتاهی پس از برانداختن حکومت‌های کوچک محلی، در سال ۲۹۷ هـ ق رسماً سلسله‌ی فاطمی را در آفریقه بنیان گذارد.^۹ با شروع خلافت عبیدالله مهدی در آفریقه، دوره‌ی ستر و زمان امامان مستور نیز در تاریخ اسماعیلیان نخستین به پایان رسید و طی دوره‌ی کشف یا ظهور، امامان اسماعیلی که اکنون به خلافت نیز دست یافته بودند، به طور علنی در رأس پیروان خود قرار گرفتند. اسماعیلیان با تأسیس خلافت در آفریقه و سپس در مصر، دولت نیرومندی تشکیل دادند و تفکر و ادبیات اسماعیلیه را به اوج شکوفایی رسانیدند. در همین دوره بود که داعیان اسماعیلی رساله‌های بسیاری در کلام و فلسفه، فقه و دیگر علوم ظاهری و باطنی و علم تأویل تألیف کردند و دعوت اسماعیلی را در قلمرو فاطمیان و همچنین در خارج از مرزها تا ماوراءالنهر و هندوستان گسترش دادند به ویژه پس از انتقال مرکز حکومت فاطمیان از آفریقه به مصر فاطمیان به طور کلی در زمینه ترویج فرهنگ و هنر و علوم اسلامی نیز نقش مهمی ایفا کردند.

با انتقال مقر خلافت فاطمیان از مغرب به قاهره، آن‌ها توجه زیادی به ایران، ماوراءالنهر و هند کردند. در عصر ششمین خلیفه‌ی فاطمی، **حاکم بامرالله** (۴۱۱-۳۸۶ هـ ق) دعوت اسماعیلیان در خارج از قلمروشان اشاعه‌ی زیادی یافت. داعیان فاطمی که در دارالعلم و الازهر و مراکز دیگر در قاهره تعلیم می‌یافتند، به طور دائم به مناطق مختلف در داخل و خارج از مرزهای دولت فاطمی فرستاده می‌شدند. معروف‌ترین داعی فاطمی در آن زمان در قلمرو شرقی خلافت اسلامی، **حمیدالدین احمد بن عبدالله کرماتی** بود. از دیگر داعیان معروف این دوره می‌توان به **ناصر خسرو** اشاره کرد که به

جانشین بعدی حسن صباح نیز همچنان به عنوان جهت امام مستور تلقی می‌شده‌اند و از این منظر در رأس عالی‌ترین مرجع دعوت نزاریه قرار گرفتند و به راهشان ادامه داده‌اند.^۸

حسن صباح به عنوان بنیانگذار فرقه «نزاریه» ۴۸۳ هـ ق سیاست‌ها و شیوه‌های کلی مبارزه نزاریان را برنامه‌ریزی می‌کرد. وی علاوه بر این که متفکر برجسته‌ای بود، در زمینه‌های نظامی و دینی و عقیدتی نیز صاحب‌نظر به شمار می‌رفت و نقش مؤثر و چشمگیری در توسعه‌ی دعوت نزاریان در شرق خلافت اسلامی داشت و جریانی را پایه‌گذاری کرد که به مدت ۱۷۱ سال لرزه بر اندام حکومت‌های ایران، خلافت اسلامی و مغولان انداخت.

در بین حکومت‌های متخاصم با نزاریان، سلجوقیان تلاش زیادی جهت سرکوبی آن‌ها انجام دادند. بنابراین، نزاریان نتوانستند در شهرها پایگاه‌های مطمئنی دست آورند و اساس فعالیت خود را در کوهستان‌ها قرار دادند، اما با آغاز ضعف سلجوقیان، دامنه‌ی نفوذ نزاریان تا اصفهان - پایتخت سلجوقیان نیز گسترش یافت. نزاریان از سال ۴۹۵ هـ ق دامنه‌ی فعالیت خود را تا شام گسترش دادند و به طور مرتب داعیانی به سرزمین شام می‌فرستادند که از نظر سیاسی تحت تأثیر الموت و مجری دستورهای آنان بودند.^۹

از نظر عقیدتی از دوره‌ی سیادت حسن صباح و دو جانشین وی، تغییر در اساس دعوت نزاریه مشاهده نمی‌شود و این سه تن به عنوان حجت امام مستور مطرح می‌شدند، اما در دوره‌ی چهارمین خدایند الموت، حسن دوم اصطلاح «علی ذکره‌السلام» به نام وی اضافه شد و طرفداران وی اعلام نمودند که وی در حقیقت امام اسماعیلی است. با مطرح شدن این موضوع، تغییر و انقلابی بزرگ در تعالیم اسماعیلیه نزاری پدید آمد. از نظر اعتقادی نیز وی معتقد به تأویل بود و براساس آن تغییرهای زیادی در اعتقادهای نزاریان به وجود آورد، پیامدهای این دگرگونی‌های عقیدتی، مخالفت صریح و گسترده‌ی مسلمانان علیه بدعت‌های آنان و درنهایت انزوای بیشتر نزاریان در دژها شد. حسن دوم در ۱۷ رمضان ۵۵۹ هـ ق طی مراسم ویژه‌ای در الموت و در حضور گروه‌های مختلف نزاری که از مناطق گوناگون به آنجا آمده بودند، به عنوان داعی و حجت امام مستور خطبه‌ای ایراد کرد که مدعی شد از جانب امام برای طرفدارانش فرستاده شده است. وی در آن مراسم اعلام کرد که امام زمان به آن‌ها درود فرستاده و بندگان خاص و گزیده‌ی خویش خوانده و بار تکلیف شریعت از نزاریان برداشته. بنابراین با این مقدمات وی اعلام کرد که عصر قیامت آغاز و شریعت نسخ شده است. از آن سال به بعد ۱۷ رمضان هر سال به عنوان «عید قیامت» در بین نزاریان جشن گرفته می‌شد.

حسن دوم از نظر فکر متأثر از اسماعیلیان متقدم بود که معتقد بودند شریعت اسلام باید منسوخ شود. در مآخذ تاریخی تأکید شده که حسن دوم قیامت و معاد و بهشت و دوزخ را تأویل و تعبیرهای روحانی و معنوی مختلفی از آن‌ها ارائه می‌کرده است. از نظر وی کسانی که از امام نزاری پیروی می‌کردند، دیگر قادر به درک و شناخت حقیقت، یعنی باطن غایی شریعت بودند.^{۱۰}

به گزارش خواجه‌رشیدالدین فضل‌الله در جامع‌التواریخ، نزاریان از این



باب زویله، مصر، دوره‌ی فاطمیان

مخالفت کردند و به نزار پیوستند. رهبری این گروه از اسماعیلیان را حسن صباح برعهده داشت و دعوت را در ایران، عراق و شام گسترش داد. زمینه‌ی تفکر و نظام نظری و فکری نزاریان ریشه در تفکر و سنت‌های اسماعیلیان فاطمی داشت. با این حال، در ابتدای دعوتشان، مسلمانان غیراسماعیلی نهضت آن‌ها را «دعوت جدید» می‌خواندند و آن‌ها را از «دعوت قدیم» متمایز می‌کردند. دعوت جدید «نزاریان» که عمدتاً در ایران ساکن بودند، رفته رفته با آثار مذهبی و دینی فاطمی بیگانه شدند، زیرا زبان آن‌ها فارسی بود و متون مذهبی که از این زمان به بعد درباره‌ی عقاید اسماعیلیان نگاشته می‌شد، به فارسی بود.

پس از جدایی بین نزار و مستعلی، نزاریان برای شناخت امام و پیشوای خود با بحران بزرگی روبه‌رو شدند زیرا پس از مرگ نزار، فرزند پسر وی بر جای نماند و حسن صباح و دو جانشین بعدی وی نام امامی و پیشوایی پس از نزار را در آثار و سکه‌هایشان نیاوردند. بنابراین نزاریان از این زمان به بعد وارد «دوره‌ی ستر» دیگری شدند. در چنین شرایطی حسن صباح ریاست و زعامت عالی دعوت را در سرزمین‌های شرقی اسلامی برعهده گرفت. در دوره‌ی ستر که امام نزاری از چشم پیروانش پنهان بود، حسن صباح به عنوان حجت امام مستور یا نماینده‌ی تام‌الاختیار وی شناخته می‌شد. در حالی که نزاریان همچنان منتظر بودند تا توسط حسن صباح از تاریخ ظهور قریب‌الوقوع امام خود و هویت وی آگاه شوند. با توجه به روند سیاسی نزاریان در الموت، به نظر می‌رسد هم‌زمان با تعویق تدریجی در ظهور امام نزاری،

جامع التواریخ

است. وی در حدود سال ۶۴۸ هـ ق متولد شد. پدرش عمادالدوله پزشک بود. و رشیدالدین نیز در جوانی به تحصیل فنون مختلف به ویژه طب پرداخت و در عصر اباقخان به عنوان طبیب وارد دستگاه ایلخان مغول شد.

از سال ۶۹۷ هـ ق که سعدالدین محمد مستوفی ساوجی، به حکم غازان خان به صاحب‌دیوانی منصوب و رشیدالدین فضل‌الله به نیابت او برگزیده شد، اما در سال ۷۱۱ هـ ق که سعدالدین ساوجی به قتل رسید، مقام او را به تاج‌الدین علیشاه دادند و قرار بر آن نهاده شد که کار معامله‌های دیوانی برعهده تاج‌الدین و کارهای مشورتی و تدبیر مملکت با رشیدالدین باشد. از این پس خواجه شروع به احیاء اثرها و انشاء قانون‌های تازه و تعیین حاکمان جدید نمود و مقام و رتبه خویش را حفظ کرد تا در جمادی‌الاولی سال ۷۱۸ هـ ق بر اثر تحریک‌های تاج‌الدین علیشاه در هفتاد و سه سالگی کشته شد.

وی از جمله بزرگ‌ترین مردان تاریخ ایران است. خواجه رشیدالدین تنها وزیری مدبر نبود، بلکه مؤلفی نامدار و مورخی کم‌نظیر و دانشمندی گرانمایه و نویسنده‌ای فاضل و مردی بزرگوار بود. در بسیاری از نواحی ایران و مملکت‌های ایلخانی، مدرسه‌ها، مسجدها، دارالعلم‌ها، کتابخانه‌ها و موقوفه‌ها احداث کرد. یکی از این مستحدثات، ربع رشیدی بود در شهر تبریز که شامل مؤسسه‌های مختلف از مسجد، مدرسه، خانقاه، دارالشفاء و دانشگاه به معنای امروز و کتابخانه بود که در آنجا عده‌ای از عالمان، دانشمندان و صفیان و طالبان علم سرگرم کار و تحقیق بودند. در ربع رشیدی به فرمان خواجه، همه اثرهای او را استنساخ و از فارسی به عربی و از عربی به فارسی ترجمه و کتابت کردند و از آن‌ها نسخه‌هایی به شهرها فرستادند و در آنجا نگهداری کردند. دوره کتاب‌های رشیدالدین فضل‌الله «جامع التصانیف رشیدی» یا «المجموعه الرشیدی» نامیده می‌شد و اینک از آن مجموعه چند تا باقی است از آن جمله است: توضیحات رشیدی شامل نوزده رساله درباره کلام و عرفان و دین، مفتاح التفاسیر، رساله سلطانیه، بیان الحقایق، جامع التواریخ، مکاتیب یا مکاتبات رشیدی.^۳

بررسی متن و محتوای کتاب

جامع‌التواریخ رشیدی کتاب مفصلی است که تاریخ زندگی انسان را از ابتدا تا عصر مغول تدوین و تألیف کرده است. این کتاب مشتمل است بر احوال زندگی پادشاهان ایران، پیامبر اسلام، تاریخ سامانیان، غزنویان، آل بویه، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، پادشاهان چین، تاریخ بنی‌اسرائیل و شاهان

معاصران اسماعیلیان نخستین، غالباً آنان را باطنیان یا ملاحده و از اواسط قرن سوم هـ ق قرامطه نیز می‌گفتند. ولی آن‌ها نهضت‌شان را «دعوت» یا «دعوت هادیه» می‌نامیدند

زمان ادعا کردند که حسن امامی مفروض از اولاد نزار است که از مصر پنهانی به الموت آورده شده است، در ادامه می‌نویسد، از این زمان به بعد چون نزاریان امور دینی و ارکان شریع را فروگذاشتند، ایشان را ملحد خواندند.^۱

در عصر جانشین وی، نورالدین محمد دوم، دعوت قیامت و تعالیم پدر در قالب دقیق‌تر و سازمان‌یافته‌تری ادامه یافت وی حتی پا را فراتر از پدر گذاشت و صراحت بیشتری در نسخ برخی از امور مربوط به شریعت از خود نشان داد. این رفتار وی موجب ناخرسندی جمعی از نزاریان از رفتار وی شد و در رأس این گروه، فرزندش حسن قرار داشت. محمد دوم پس از مرگ پدر در سال ۶۰۷ هـ ق بلافاصله برای ایجاد وحدت بین گروه‌های نزاری و بازگرداندن قدرت نزاریان و حیثیت آن‌ها در بین سایر مسلمانان به طور آشکار تعالیم دو امام پیشین نزاری را باطل و نسخ شریعت و عصر قیامت را مردود اعلام کرد. بازگشت به اسلام و حتی اعلام این که شریعت براساس سنت مسلمانان اهل سنت اعمال شود، با هدف کسب مجدد قدرت سیاسی و اجتماعی نزاریان دنبال می‌شد. سیاست محمد دوم در بازگشت به شریعت به منظور کم کردن حمله‌های اهل تسنن و بازسازی سازمان دعوت نزاریان انجام گرفته بود، با وجود این جانشین وی، علاءالدین محمد سوم اقدامات و برنامه‌های پدرش را دنبال نکرد، بلکه برعکس در عصر وی تعالیم مربوط به دعوت قیامت در میان نزاریان ترویج شد. در این عصر علمای نزاری تلاش‌های زیادی جهت ترمیم بدعت‌های مذهب که از دوره‌ی حسن دوم تا محمد سوم ایجاد شده بود، انجام دادند. هدف آن‌ها رفع تناقض‌هایی بود که در عرصه‌ی دعوت نزاریان ایجاد و موجب حمله‌ها و انتقادهای مخالفان‌شان شده بود. آخرین امام نزاری در نتیجه‌ی توطئه‌های داخلی و قتل محمد سوم به قدرت دست یافت. بنابراین دست‌یابی وی به قدرت با این روش، بعدها حاکمیت سیاسی و مذهبی وی را به شدت متزلزل و آسیب‌پذیر کرد. رکن‌الدین خورشاه سرانجام نتوانست در برابر هلاکو مقاومت کند و با تسلیم الموت به مغولان اقتدارگرایان ایران در سال ۶۵۴ هـ ق پایان یافت.^۲

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و اهمیت وی در تاریخ‌نگاری

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی (متوفی ۷۱۸ هـ ق) بی‌گمان یکی از مورخان و اندیشمندان بزرگ ایران است که هم درحوزه‌ی تاریخ‌نگاری و هم اندیشه‌ی سیاسی و نظام دیوان‌سالاری عصر خود نقش مهمی ایفا کرده

هند. همچنین در این اثر بزرگ آگاهی‌های زیادی درباره‌ی طوایف مغول و تاتار ارائه شده است. تألیف این کتاب به دستور غازان خان آغاز شد و پس از فوت وی، به دستور الجایتو توسط خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی ادامه یافت، سرانجام این تألیف در سال ۷۱۰ هـ ق به پایان رسید. جامع‌التواریخ اثر مهمی در تاریخ‌نگاری محسوب می‌شود. زرین کوب درباره‌ی اهمیت این اثر معتقد است که جامع‌التواریخ را می‌توان نخستین دایره‌المعارف تاریخی به شمار آورد، زیرا خواجه رشیدالدین فضل‌الله توانست گروه بزرگی از مورخان را کنار هم گرد آورد و تألیف این مجموعه را موجب شود. علاوه بر آن وی معتقد است که رشیدالدین فضل‌الله گزارشگر ساده نبوده است بلکه به تحلیل وقایع و علت و چرایی آن نیز پرداخته است.

کتاب حاضر، بخش مربوط به تاریخ اسماعیلیان جامع‌التواریخ است که از تأسیس حکومت فاطمی در افریقیه و مصر آغاز و پس از شرح حکومت فاطمیان، تأسیس اسماعیلیان نزاری و سپس سقوط آن‌ها توسط هولاکو به پایان می‌رسد، تصحیح متن حاضر توسط استاد گرانمایه محمد روشن صورت گرفته است. مصحح در فهرست مطالب کتاب، پس از پیش‌گفتار، متن را به دو «قسم» تقسیم‌بندی کرده است. در قسم اول همان‌طور که اشاره شد، با عنوان «در ذکر دولت خلفای علویه طاهره مهدیه» و قسم دوم «تاریخ طایفه‌ی نزاریان و داعیان ایشان» نامیده است. در ادامه، مصحح شرحی از نسخه بدل‌های فرقه رفیقان و اسماعیلیان، واژه‌نامه و فهرس را آورده است.

مؤلف در مقدمه‌ی کتاب شرحی درباره‌ی چگونگی پیدایش فرقه‌ی اسماعیلیه از تشکیل تا قیام آن‌ها توسط ابوعبدالله شیعی در افریقیه را شرح داده است. روش وی در این بخش شرح گزارش‌های مربوط به مراحل مختلف تأسیس تشیع و به ویژه افکار و آراء اسماعیلیه بوده است. در این مبحث وی اظهارنظری درباره‌ی اعتقادهای آنان ارائه نمی‌دهد و صرفاً به گزارش وقایع می‌پردازد.^{۱۴}

مؤلف جامع‌التواریخ در بخش نخست گفتارش راجع به چگونگی قدرت‌یابی عبیدالله مهدی (فاطمیان) می‌نویسد، مهدی پس از فرار از دست مأموران حکومت عباسی در لباس تجار به طرابلس رفت و با ابوعبدالله که داعی اسماعیلی بود، متحد شد. اتحاد ابوعبدالله با وی نقش زیادی در تأسیس حکومت فاطمیان در سال ۲۹۶ هـ ق در افریقیه داشت. متأسفانه مؤلف درباره‌ی ابوعبدالله شیعی که نقش اساسی در تشکیل و تأسیس حکومت

فاطمیان داشت، گزارشی ارائه نمی‌دهد. شرح او درباره‌ی ابوعبدالله شیعی منحصر به نقش وی در تأسیس حکومت فاطمیان است. خوشبختانه سایر مأخذ تاریخی درباره‌ی ابوعبدالله شیعی که متفکر و معمار فاطمیان بود، مطالب ارزنده‌ای نوشته‌اند.^{۱۵} روش رشیدالدین فضل‌الله در گزارش بخش مربوط به فاطمیان، مبتنی بر ایجاز و اختصار گزارش‌های تاریخی است، از متن کتاب برمی‌آید که وی با استفاده از متونی که در اختیار داشته، سعی کرده است تا گزارش کلی درباره‌ی خلفای فاطمی ارائه دهد، با این حال نامی از مأخذ مورد استفاده خود نمی‌برد. با وجود این که وی به این منابع اشاره‌ای نمی‌کند، اما گزارش‌های وی بی‌طرفانه است و سعی دارد وقایع تاریخی و مذهبی را آن‌گونه که رخ داده است، گزارش کند. وی حتی درباره‌ی ارتباط قرامطه با فاطمیان اظهارنظر نمی‌کند بلکه دیدگاه حکومت‌ها و گروه‌های درگیر را درباره‌ی هم می‌نویسد، به عنوان مثال درگیری‌های عباسیان با قرامطه را چنین می‌نویسد: «... و زعیم مقدم قرامطه با جماعتی قرامطیان به شام رفت، به دست جعفر بن فلاح گرفتار شد و در واقعه‌ی دمشق کشته شد، پسرش با بقایای قرامطه عزم مصر کرد، جوهر او را بگرفت و بکشت، و قرامطه منزهم به شام گریختند. و از اینجا می‌توان دانست که قرامطه نه از اتباع اسماعیلیان بوده‌اند، بل طایفه‌ای علی‌حده به انفراد بوده‌اند و عباسیان و دوستداران ایشان از غایت عداوت با اسماعیلیان نسبت کرده، که ایشان بیشتر کارها خلاف شرع و عقل کرده‌اند، چون برداشتن حجراسود از کعبه و دیگر کارهای مذموم ملوم^{۱۶}...»

از وقایع مهم تاریخی که رشیدالدین فضل‌الله در شرح گزارش خلافت المستنصر بالله (خلیفه فاطمی) گزارش می‌کند، تصرف بغداد به دست بساسیری و خواندن خطبه به نام فاطمیان در این شهر بود، این واقعه اوج قدرت فاطمیان در طول تاریخ حکومتشان محسوب می‌شد. وی می‌نویسد به جهت اختلافی که بین خلیفه‌ی عباسی القائم بامرالله با بساسیری ایجاد شده بود، سردار ترک توانست بغداد را تصرف کند و در مسجد منصور بغداد خطبه به نام المستنصر بالله خواند و در اذان «حی علی خیرالعمل» - علامت شیعه‌شدن یک منطقه - بیفزود و تا مدت یک سال در بغداد خطبه‌ها به نام مستنصر می‌کردند و لشکر او بغداد را نهب کردند و در حرم بگرفتند. خلیفه القائم بامرالله سوار شده برده - جامه و لباس - رسول اکرم پوشیده و تیغی برهنه به دست گرفته عوام را به جنگ تحریض می‌کرد و پیرامون او گروهی انبوه بودند از عباسیان و علویان و دانشمندان؛ اما سرانجام خلیفه از بساسیری

حسن صباح به عنوان بنیانگذار فرقه «نزاریه» سیاست‌ها و شیوه‌های کلی مبارزه نزاریان را برنامه‌ریزی می‌کرد. وی علاوه بر این که متفکر برجسته‌ای بود، در زمینه‌های نظامی و دینی و عقیدتی نیز صاحب‌نظر به شمار می‌رفت



مسجد الازهر، مصر، دوره‌ی فاطمیان

مأخذ گزارش وی منابع متأخر نزاریان الموت است، هرچند مؤلف درباره‌ی صحت و سقم مطلب اظهارنظر نمی‌کند. اما گزارش وی و عدم تجزیه و تحلیل مطلب نشان می‌دهد که وی به مطالب و مأخذ دیگری دسترسی نداشته است تا ادعای مورد اشاره را رد کند.

مؤلف درباره‌ی خلفای فاطمی که پس از مستنصر بالله به قدرت رسیدند، صرفاً به گزارش کلی درباره‌ی مدت حکومت و روابط سیاسی‌شان بسنده می‌کند و معتقد است که از عصر مستعلی، به جهت اختلاف عقیده‌ی آن‌ها تضعیف شدند. پس از تصرف قاهره توسط صلاح‌الدین ایوبی، فاطمیان منقرض و عباسیان از این واقعه خوشحال شدند، درحالی که نمی‌دانستند چند صباحی بیشتر به عمر خلافت توأم با قساوتشان نمانده است. مؤلف می‌نویسد: «چون بشارت استیصال خاندان و انقراض مملکت علویان به خلفای عباسیان رسید، خرمی‌ها و شادی‌ها کردند»^{۱۸}.

مؤلف جامع‌التواریخ در بخش دوم کتاب خود، تاریخ نزاریان را با تفصیل بیشتری نسبت به عصر فاطمیان آورده است، علت این مسأله را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد. نزاریان بیشتر در ایران و شرق خلافت اسلامی فعالیت می‌کردند و به نوعی با حکومت ایلخانان تا پیش از هلاکو درگیر بودند و حتی از مخالفان سرسخت‌شان به شمار می‌رفتند.^۲ اسناد و مدارک بیشتری در اختیار رشیدالدین فضل‌الله بوده است و او با استناد به این مدارک تاریخی، عقیدتی آن‌ها را تجزیه و تحلیل کرده است وی در مقدمه‌ی گفتار خود می‌نویسد: «[این بخش] مشتمل است بر سرگذشت حسن صباح او را سیدنا گویند و دعوت او به اطراف ممالک، و آنچه مقصود بود و موافق و مناسب سیاق این تاریخ

شکست خورد و طلب امان کرد»^{۱۷}. «... خلیفه پس از شکست از سردار خود، بیکار نشست و از طغرل سلجوقی دعوت کرد تا بهتر بساسیری را از سر وی رفع کند، طغرل نیز توانست در سال ۴۵۵ هـ ق پس از یک سال نماینده‌ی فاطمیان را شکست دهد و خلیفه را نجات دهد»^{۱۸}.

مؤلف درباره‌ی آغاز چگونگی ارتباط حسن صباح با مستنصر خلیفه‌ی فاطمی می‌نویسد: «و حسن صباح خمیری یمنی از عجم به صورت تجار پیش‌المستنصر بالله آمده و درخواست که دعوت تو در بلاد عجم کنم؛ او را اجازت داد، و او به خلوت از مستنصر پرسید که بعد از تو بر که دعوت کنم؟ گفت بر فرزندان نزار که مهم‌تر است. به این سبب اسمعیلیه به امامت نزار قابل‌اند. و سیدنا اختیار قلاع قهستان کرد»^{۱۹}. «... خواجه رشیدالدین همچنین درباره‌ی دعوی نزار و مستعلی بحث را به صورت اختصار آورده است. با توجه به گزارش و اظهارنظرهایش به نظر می‌رسد که منابع وی درباره‌ی فاطمیان مبتنی بر نوشته‌های نزاریان است. وی درباره‌ی این اختلاف و دعوی می‌نویسد: «پس از این که مستعلی را بر مسند خلافت نشانند نزار را رفض کردند و مستعلی خواست که نزار را بگیرد به تهمت ولیعهدی مستنصر، اما نزار به اسکندریه گریخت، سرانجام نزار را با دو پسرش دستگیر کردند و او را در میان حائطی کردند و دیواری به روی او برآوردند و بعد از آن وی ظاهر نشد. گویند که از یک پسر نزار که علامت امامت داشت، پسری ماند در اسکندریه که کس برو دست نیافت و کس او را نشناخت و اسماء و القاب نزاریه‌ی الموتی بدوست»^{۲۰}. با توجه به گزارش وی، پیوندی بین فاطمیان و نزاریان از طریق فرزندان نزار به‌وجود می‌آید می‌توان به این نتیجه رسید که

خواجهر رشیدالدین فضل‌الله همدانی یکی از مورخان و اندیشمندان بزرگ ایران است که هم درحوزه‌ی تاریخ‌نگاری و هم اندیشه‌ی سیاسی و نظام دیوان‌سالاری عصر خود نقش مهمی ایفا کرده است

جامع التواریخ

عبدالملک ابن علی تاریخ خود را تدوین کرده است.^{۳۰} و در پایان نیز فهرستی طولانی از قتل‌های سیاسی که به دستور وی انجام گرفته بود، آورده است. در مجموع سیزده شخصیت معروف توسط فدائیان کشته شده‌اند که از معروف‌ترین آن‌ها می‌توان به خلیفه‌ی عباسی مسترشد عباسی، که توسط چهارده رفیق ۵۲۹ هـ ق در مراغه صورت گرفت، اشاره کرد.^{۳۱}

مؤلف درباره‌ی جانشین کیا بزرگ امید می‌نویسد که پس از مرگ وی، پسرش محمدبن امید به قدرت رسید. او درباره‌ی تبدیل حکومت انتخابی به حاکمیت انتصابی که خلاف سیرت و سنت حسن صباح بود، گزارش نمی‌دهد. در همان نخستین ماه‌های حکومت محمدبن بزرگ امید، الراشد خلیفه‌ی عباسی نیز توسط فدائیان به قتل می‌رسد، وی درباره‌ی علت قتل الراشد می‌نویسد، خلیفه‌ی عباسی برای انتقام از قتل پدرش به اصفهان لشکر کشید، اما پیش از این که اقدام جدی در برابر اسماعیلیان انجام دهد توسط نزاریان به قتل رسید. پس از قتل خلیفه، «هفت شبانه روز در الموت بشارت زدند و پس از آن خلفا از خوف برهان قاطع نزاریان (کارد فدائیان) مختفی و محجوب شدند و روی از مردم پنهان کردند»^{۳۲}. در عصر محمدبن بزرگ امید نیز بیش از پانزده شخصیت و صاحب منصب عصر سلجوقی، امرای محلی و خلفا به قتل رسیده‌اند.^{۳۳} نکته‌ی جالبی که مؤلف جامع التواریخ از ایجاد انحراف و بدعت در مذهب نزاریان اشاره می‌کند، اعتقادات و باورهای حسن دوم درباره‌ی ادعاهای امامت وی است. این نگرش‌ها و باورهای او موجب می‌شود که محمدبن بزرگ امید وی را مورد سرزنش قرار دهد و به طور رسمی اعلام کند که دیدگاه‌ها و نظریه‌های فرزندش بی‌پایه و اساس است. وی می‌نویسد: «حسن در ایام پدر به سبب مطالعه‌ی حکمت رفیقان زیادی گرد خود آورد و این طور وانمود کرد که امامی که سیدنا وعده داده است اوست. ارادت رفیقان در حق او زیادت شد و در متابعت و مسارعت او مبالغت می‌نمودند. پدرش کیا محمد چون این حال بشیند و بر ظنون مردم آگاه شد، آن شیوه را متقلد، آن کار [را خطای عظیم] دانست، بر پسر انکار بلیغ می‌نمود و مردم را جمع آورد و گفت: این حسن پسر من است من امام نیستم، بل که از دعوات امام یکی داعی‌ام. و هر که بغیر این سخن مسموع و مصدق دارد کافر و بی‌دین باشد»^{۳۴}.

به گزارش رشیدالدین فضل‌الله، با آن که محمدبن بزرگ امید در عصر خود فشارهای زیادی بر پیروان پسر وارد کرد و حسن دوم را وادار به ترک و استغفار افکار خود کرد، اما پس از مرگ وی، حسن دوم خود را امام خواند و

و محقق و مصدق گشته نقل افتاد^{۳۵}...» بنابراین همان گونه که از روش مؤلف آشکار است، وی برای تدوین این بخش نیز سعی دارد با تکیه بر اسناد و مأخذ برجای مانده درباره‌ی آن‌ها گزارش کند. وی شرح جامعی از اصل و نسب حسن صباح ارائه می‌دهد و معتقد است که وی به قبیله‌ی حمیر یمن تعلق داشته و از آنجا به همراه خانواده‌ی خود به قم مهاجرت کردند.^{۳۶}

مؤلف پس از شرح داستان زندگی حسن صباح و چگونگی دست‌یابی وی بر قلاع و قدرت سیاسی، داستان معروف سه یار دبستانی را از «تاریخ آل سلجوق» به طور کامل نقل می‌کند.^{۳۷} وی درباره‌ی ماجرای کشته‌شدن خواجهر نظام‌الملک می‌نویسد؛ او با کارد بوطاهر ارائی شهید شد و نخستین کسی که فداییان او را کشتند نظام‌الملک بود.^{۳۸} اطلاق واژه‌ی شهید به خواجهر نظام‌الملک، اندیشه‌های خواجهر رشیدالدین فضل‌الله را نسبت به نزاریان را نشان می‌دهد که آن‌ها را مخالفان دین رسمی جامعه می‌دانستند و از سوی دیگر ارادت وی را نسبت به خواجهر نظام‌الملک که حامی خلیفه بود، آشکار می‌سازد. مؤلف در ادامه می‌نویسد پس از قتل خواجهر نظام‌الملک، کار سید ناقوی گشت و هر که را خوفی و بیمی بود بدو التجا می‌کرد.^{۳۹} به گزارش مؤلف، هر شخصیتی که با نزاریان اظهار مخالفت می‌کرد، توسط فدائیان به قتل می‌رسید، از جمله این شخصیت‌ها احمدبن نظام‌الملک بود، وی برای خونخواهی پدر با سپاهی بزرگ الموت را محاصره کرد و تمامی غله‌های آن‌ها را سوزاند و از بین برد اما موفق نشد دژ را تصرف کند و به جهت سرمای زمستان به بغداد بازگشت، اما به محض رسیدن وی به بغداد، فداییان او را در مسجد کارد زدند و بکشتند و هر که با او (حسن صباح) دشمنی می‌کرد به دست فداییان کار او کفایت می‌کرد^{۴۰}...» خواجهر رشیدالدین فضل‌الله درباره‌ی شخصیت حسن صباح می‌نویسد: «[سیدنا] در سال ۵۱۸ هـ ق از دنیا رفت و در طی سی و هشت سالی که در الموت بود، هیچ وقت از قلعه به زیر نیامد. و از سرایی که مقام گاه او بود، دو نوبت بیرون نیامده بود و دوباره بر بام سرای شده، و آنچه این ضعیف یاد می‌کند به زعم واضع تاریخ ایشان است و العهده علی‌الراوی... و در زهد و ورع و تقوی به غایت بود»^{۴۱}... مؤلف در ادامه فهرستی از شخصیت‌هایی که در عصر حسن صباح توسط فدائیان وی به قتل رسیده‌اند، نام می‌برد. مجموع قتل‌های سیاسی که به دستور وی انجام گرفت، چهل هشت نفر بودند که این افراد شامل سرداران، وزراء، قاضیان، حاکمان و صاحب‌منصبان عصر سلجوقی و امرای محلی بودند.^{۴۲}

مؤلف درباره‌ی شرح حوادث ایام عصر کیا بزرگ امید با استناد به روایت

اسماعیلیان و نزاریان برای علاقه‌مندان این دوره دارد.

پی‌نوشت

۱. حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، صص ۶۷-۶۲.
۲. همان؛ ص ۲۰۵.
۳. دایره‌المعارف اسلامی، مقاله‌ی ابوعبدالله شیعی.
۴. سفرنامه ناصر خسرو؛ به کوشش نادر وزین پور، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.
۵. خواجه‌نظام‌الملک، سیرالملوک به اهتمام هیوبرت دارک، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۶. مشکور، محمدجواد؛ همان ص ۲۲۴ و ۲۲۲؛ محمدحسین طباطبائی، شیعه در اسلام؛ به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷، صص ۶۳-۶۹.
۷. همان؛ صص ۳۳۳-۲۳۰.
۸. همان؛ ص ۲۲۵.
۹. هاجسن، فرقه اسماعیلیه ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۲، صص ۶۵-۶۰.
۱۰. دفتری، فرهاد؛ تاریخ عقاید اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فرزانه روز، ۱۳۷۸، به طور مشروح درباره سیر فکری و افکار و اعتقادهای نزاریان و به طور کلی اسماعیلیان بحث کرده است.
۱۱. خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی، جامع‌التواریخ (بخش اسماعیلیان)، تصحیح و تحشیه محمدروشن، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۷، ص ۱۶۲.
۱۲. همان؛ صص ۱۸۲-۱۶۰.
۱۳. صفاء ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات ایران، تهران، ققنوس، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۳۲.
۱۴. جامع‌التواریخ، ص ۲۱.
۱۵. درباره‌ی نقش ابوعبدالله شیعی در تأسیس حکومت فاطمیان نگاه کنید به دایره‌المعارف اسلامی، مقاله ابوعبدالله شیعی.
۱۶. جامع‌التواریخ، ص ۴۰.
۱۷. همان؛ صص ۷۲ و ۷۱.
۱۸. همان ص ۷۳.
۱۹. همان؛ ص ۷۶.
۲۰. همان؛ ص ۷۷.
۲۱. همان؛ ص ۹۶.
۲۲. همان؛ ص ۹۸.
۲۳. همان؛ ص ۹۸.
۲۴. همان؛ صص ۱۱۲-۱۰۹.
۲۵. همان؛ ص ۱۰۹.
۲۶. همان؛ ص ۱۱۲.
۲۷. همان؛ ص ۱۲۳.
۲۸. همان؛ ص ۱۳۱.
۲۹. همان؛ صص ۱۳۵-۱۳۲.
۳۰. همان؛ ص ۱۴۱.
۳۱. همان؛ صص ۱۴۳ و ۱۴۲.
۳۲. همان؛ ص ۱۴۵.
۳۳. همان؛ صص ۱۵۸-۱۵۶.
۳۴. همان؛ ص ۱۶؛ دایره‌المعارف تشیع، اسماعیلیه، تهران، نشر سعید محبی، ۱۳۷۳، صص ۴۵-۴۰.
۳۵. همان؛ صص ۱۶۶-۱۶۱.
۳۶. همان؛ ص ۱۷۱.
۳۷. همان؛ ص ۱۷۵.
۳۸. همان؛ ص ۱۸۸.

بدعت‌های زیادی در مذهب نزاریه وجود آورد، این باورها موجب فشار بیشتر مسلمانان بر اسماعیلیه شد و آن‌ها را از این زمان ملحد خواندند^{۳۵}. از دیدگاه مورخان، نزاریان از این دوره به بعد گرفتار دسته‌بندی‌های فرقه‌ای و مذهبی شدند و به جهت انزوای سیاسی و عقیدتی، از قدرت تشکیلاتی و سیاسی شان کاسته شد، با توجه به مقدمه‌های اشاره شده، سقوط و زوال آن‌ها از این زمان آغاز می‌شود. با وجود این که در دوره‌ی حسن سوم معروف به نومسلمان وی «ابتدای جلوس اظهار مسلمانی کرد و قوم و شیعت خود را زجر و توبیخ و منع و تقریب می‌کرد، بر التزام ایمان و اسلام و اتباع رسوم شرع می‌داشت»^{۳۶}... هدف وی از این اقدام‌ها نزدیک شدن به سایر مسلمانان و خارج شدن از انزوای سیاسی و اجتماعی بود که در دوره‌های پیش نزاریان گرفتار آن شده بودند، او به اندازه‌ای در نزدیکی به مسلمانان اهل سنت افراط کرد که بسیاری از مبانی فکری، عقیدتی و سیاسی نزاریان را به طور کوتاه‌مدت کنار گذاشت. با این حال نتوانست از فروپاشی فکری و سیاسی نزاریان جلوگیری کند. به گزارش رشیدالدین فضل‌الله، جلال‌الدین حسن (داعی چهارم نزاری) نخستین فرمانروای مسلمانانی بود که سفیری نزد مغولان فرستاد و نسبت به آن‌ها اظهار بندگی و ایلی کرد؛ اما پسرش علاءالدین محمد با مغولان درگیر بود و مداوم اظهار دشمنی می‌کرد^{۳۷}. مؤلف درباره‌ی چگونگی قدرت یافتن آخرین امام نزاری می‌نویسد، وی با توطئه قتل پدر به قدرت رسید و به همین جهت قدرت وی متزلزل بود، به ویژه این که رکن‌الدین خورشاه با دشمن بزرگ و مضممی به نام مغولان مواجه بود. سرانجام مغولان که یکی از مأموریت‌های مهم آن‌ها سرکوبی نزاریان و از بین بردن آن‌ها بود، بساط نزاریان را با تسلیم رکن‌الدین خورشاه برچیدند^{۳۸}. مصحح پس از پایان متن اصلی این بخش از جامع‌التواریخ شرح نسخه‌های مختلف را آورده است. وی در این بخش نزدیک به یکصد صفحه از کتاب را به دقت درباره‌ی اختلاف‌هایی که در متن‌های مختلف استنساخ شده آورده است. هدف وی تفهیم و یادآوری بیشتر برای خوانندگان و محققان بوده است. کتاب جامع‌التواریخ (تاریخ اسماعیلیان) اثر تاریخی ارزنده‌ای است، زیرا منابع تاریخی درباره‌ی تاریخ، افکار و عقاید اسماعیلیان (نزاریان) اندک است و از سوی دیگر این مأخذ دارای گرایش‌ها و موضوع‌گیری‌های ضدونقیض است. مؤلف در بخش اول به مأخذ مورد استفاده خود اشاره‌ای ندارد؛ اما در بخش دوم از منابعی که در تدوین کتاب، از آن‌ها بهره گرفته است، یاد می‌کند. وی در تدوین تاریخ نزاریان از مأخذ گوناگونی استفاده کرده است. این اسناد شامل نوشته‌های اسماعیلیان و مورخان عصر سلجوقی نیز می‌شود. یکی از نکات برجسته‌ی مجموعه‌ی حاضر، رعایت بی‌طرفی و انصاف مؤلف رشیدالدین فضل‌الله - درباره‌ی نزاریان است. با مطالعه‌ی این بخش خواننده کمتر با موضع‌گیری مؤلف برخورد می‌کند، این رویکرد رشیدالدین فضل‌الله بر اهمیت شخصیت و نگاه وی در تاریخ‌نگاری می‌افزاید. روش مؤلف بر اختصار مطالب است. رشیدالدین فضل‌الله در نگارش فوق صرفاً به سیر تاریخ و وقایع اسماعیلیه از ظهور تا سقوط آن‌ها توجه دارد، بنابراین به روابط کلی آن‌ها با حاکمان عصر بسنده می‌کند. اما به طور جزئی به حوادث، روابط سیاسی، عقیدتی آن‌ها اشاره نمی‌کند. با وجود این، انتشار اثر حاضر نقش مهمی در مطالعه‌ی تاریخ